

امپریالیسم و تبدیل ارزش به قیمت

تورکیل لاوسن - زک کوپ

ترجمه احمد سیف



در این مقاله می‌خواهیم نشان دهیم که چگونه قیمت‌های پایین کالاهای تولیدشده در جنوب از طریق صادرات و نقش‌اش در تولید ناخالص داخلی کشورهای شمال وابستگی اقتصاد شمال به کار با مزد پایین جنوب را پنهان می‌کند. بحث ما این است که انتقال صنایع به کشورهای جنوب در سه دهه‌ی گذشته به انتقال ارزش قابل توجهی به شمال منجر شده است. سازوکار اصلی این انتقال ارزش ارسال ارزش اضافی به وسیله‌ی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، مبادله‌ی نابرابر کالاهایی که مقادیر متفاوتی ارزش در آن‌ها مستتر است و به چنگ آوردن ارزش از طریق مدیریت بدهی است.

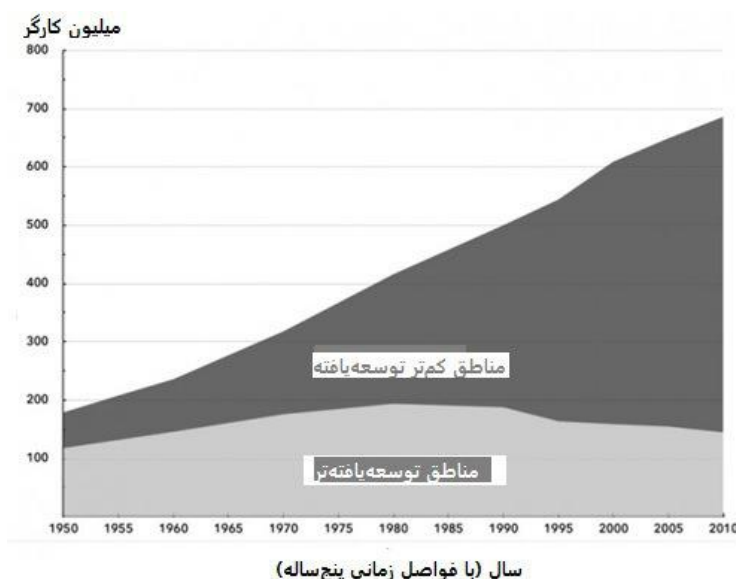
ادغام اقتصادهای بزرگی در بخش جنوبی جهان در نظام سرمایه‌داری جهانی که در سلطه‌ی بنگاه‌های فراملیتی شمال و مؤسسات مالی بین‌المللی قرار دارد، اقتصادهای بخش جنوبی جهان را به صورت جوامع از نظر اجتماعی از هم گسیخته و وابسته به صادرات درآورده است. سطح مزد ناچیز در این اقتصادها نتیجه‌ی چند عامل به هم پیوسته است: (1) صادرات از این کشورها باید بتواند برای سهم محدود خود از بازارهای مصرفی در کشورهای متروپل رقابت کند. (2) برون کشیدن ارزش و منابع طبیعی که در غیر این صورت می‌توانست برای گسترش شالوده‌ی تولیدی در این اقتصادها مورد استفاده قرار بگیرد (3) مشکل حل‌نشده‌ی زمین که باعث ظهور عرضه‌ی مازاد نیروی کار شده است. (4) دولت‌های وابسته و سرکوب‌گر که از نظم نولیبرالی بهره‌مند می‌شوند و آن را پذیرفته‌اند و با افزایش مزد همراه نیستند چون واهمه دارند که این کار باعث تقاضای کارگران برای به دست آوردن قدرت سیاسی بیشتر بشود (5) مرزهای به شدت نظامی‌شده که از حرکت کارگران به کشورهای شمال جلوگیری می‌کند و مانع برابری نرخ مزد می‌شود.

جهانی کردن امپریالیستی تولید

بحث برسر انتقال ارزش و مبادله‌ی نابرابر بحث تازه‌ای نیست. امروزه ولی بخش روزافزونی از آن چه در اقتصاد جهان مصرف می‌شود در کشورهای جنوب تولید می‌شود. تولید آن گونه که در دهه 1970 بود دیگر به تولید مواد اولیه و کالاهای ساده‌ی صنعتی مثل نفت، منابع، قهوه و اسباب‌بازی محدود نمی‌شود. برعکس با وجود به نسبت ناچیز "ارزش افزوده"ی صنعتی (در این باره بیشتر خواهیم گفت) در واقع همه نوع داده‌ها و ستانده‌های صنعتی در کشورهای جنوبی جهان تولید می‌شود. این مجموعه شامل کالاهای شیمیایی، کالاهای فلزی مصنوعی، ماشین‌آلات و ماشین‌آلات الکترونیکی، الکترونیک، مبلمان و وسایل حمل‌ونقل تا منسوجات، کفش، البسه، تنباکو، و مواد سوختی می‌شود. (1) ولی چرا و چه گونه این انتقال در موقعیت تولید اتفاق افتاده است؟

علت اصلی تغییر در تقسیم کار جهانی جست‌وجوی سرمایه برای سود باز هم بیشتر است که بر دو تحول دیگر استوار است. اولاً رشد فوق‌العاده‌ی پرولتاریایی که در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شده‌اند و ثانیاً صنعتی‌شدن جدی که در کشورهای جنوب در سه دهه‌ی گذشته صورت گرفته است. یکی از عواملی که به این فرایند کمک کرده است فروپاشی "سوسیالیسم واقعاً موجود" در شوروی و اروپای شرقی بود و هم‌چنین بازشدن دروازه‌های چین به سرمایه‌داری جهانی و برون‌سپاری تولید در هند، اندونزی، ویتنام، برزیل و مکزیک و دیگر کشورهای تازه صنعتی‌شده. نتیجه این شد که در سرمایه‌داری جهانی شاهد افزایش در حدود یک میلیارد پرولتاریای با مزد کم بوده‌ایم. امروزه حدوداً 80 درصد کارگران صنعتی در کشورهای جنوب ساکن‌اند در حالی که شمارشان در کشورهای شمال دائماً کاهش می‌یابد (به نمودار یک بنگرید). شاید ما در کشورهای شمال در جوامع پساصنعتی زندگی کنیم ولی جهان بیش از همیشه صنعتی شده است.

نمودار 1- نیروی کار صنعتی جهان 1950 – 2010



Sources: John Smith, "Imperialism and the Law of Value," *Global Discourse* 2, no. 1 (2011): 20, <https://globaldiscourse.files.wordpress.com>.

آمارهای نیروی کار صنعتی سال 2010 را از توزیع بخشی نیروی کار در 2008 استخراج کرده‌ایم که در این منبع آمده است:

International Labor Organization's (ILO) Key Indicators of the Labor Market (KILM), 6th edition (ILO, 2010); Economically Active Population (EAP) from the ILO's Laborsta database, <http://laborsta.ilo.org/default.html>;

برآورد نیروی کار صنعتی در "منطقه‌ی بیش‌تر توسعه‌یافته" شامل برآورد سازمان بین‌المللی کار از کاهش ناشی از رکود هم می‌شود. طبقه‌بندی سازمان بین‌المللی کار درباره‌ی کشورهای "بیش‌تر" و "کم‌تر" توسعه‌یافته با تقسیم‌بندی کنونی اقتصادهای "توسعه‌یافته" و "در حال توسعه" هم‌خوان است.

صنعتی‌کردن جنوب در نظریه‌های وابستگی دهه‌های 1960 و 1970 پیش‌بینی نشده بود. ادعا می‌شد که مراکز سرمایه‌داری مانع رشد صنعتی در کشورهای به‌اصطلاح پیرامونی خواهند شد تا این مناطق به‌عنوان عرضه‌کنندگان مواد اولیه، محصولات کشاورزی استوایی، و کالاهای صنعتی ساده‌ی به‌شدت کاربر، که باید با کالاهای صنعتی پیشرفته‌ی تولیدشده در این مراکز مبادله شوند، باقی بمانند. کم‌تر پژوهش‌گری پیش‌بینی کرده بود که تجارت و سرمایه‌گذاری سرمایه‌داری کشورهای متروپل نیروی محرک صنعتی‌کردن جنوب خواهد بود.

با این همه، صنعتی‌کردن جنوب رخ داد تا راه‌حلی (موقت) برای مشکلات سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری در دهه‌ی 1970 باشد که خود را به صورت نرخ سود کاهنده، بحران نفت، و فشار جنبش‌های کارگری در کشورهای شمال برای مزدهای فزاینده و جنبش‌های رهایی‌بخش در کشورهای جنوب نشان می‌داد. ولی صنعتی‌کردن جنوب به جای این که گامی در جهت جهانی با نابرابری کم‌تر باشد به تحکیم مناسبات امپریالیستی در مقیاس جهانی انجامید.

این اقتصاد سیاسی امپریالیستی جدید بر دو ستون استوار است. اولاً توسعه‌ی نیروهای تولیدی در الکترونیک، ارتباطات، حمل‌ونقل و لجستیک، و مدیریت - یعنی کامپیوتر و اینترنت، تلفن همراه، حمل‌ونقل همراه با زنجیره‌ی تولیدی جهانی با نظام‌های مدیریتی تازه و ثانیاً، توسعه نولیبرالیسم به همراه حذف موانع ملی برای حرکت سرمایه و کالاها، خصوصی‌سازی حوزه‌های عمومی و مشاع و ایجاد سازمان‌های تازه‌ی جهانی، برای نمونه سازمان تجارت جهانی، جلسات گروه {هفت} و اشکال دیگری از مدیریت سیاسی جهانی و استراتژی تازه‌ی نظامی که هدفش به عقب راندن گسترش توسعه‌گرایی ملی و سوسیالیستی است.

در این نظام جدید انباشت، تنها سرمایه و تجارت در کالاهای تکمیل‌شده نیست که جهانی شده است، تولید هم در محدوده‌ی زنجیره‌ی تولید ارزش جهانی شده است. فرایندهای فرعی در زنجیره‌ی تولید در مناطقی قرارداد که از نظر هزینه‌ی تولید، زیرساخت‌ها و قوانین مالیاتی برای سرمایه از همه مناسب‌تر باشد. یک اتوموبیل یا یک رایانه با استفاده از قطعاتی تولید می‌شود که در صدها بنگاه که در کشورهای مختلف قراردادند تولید می‌شود و کالای نهایی ممکن است در مناطق دیگری مونتاژ شود.

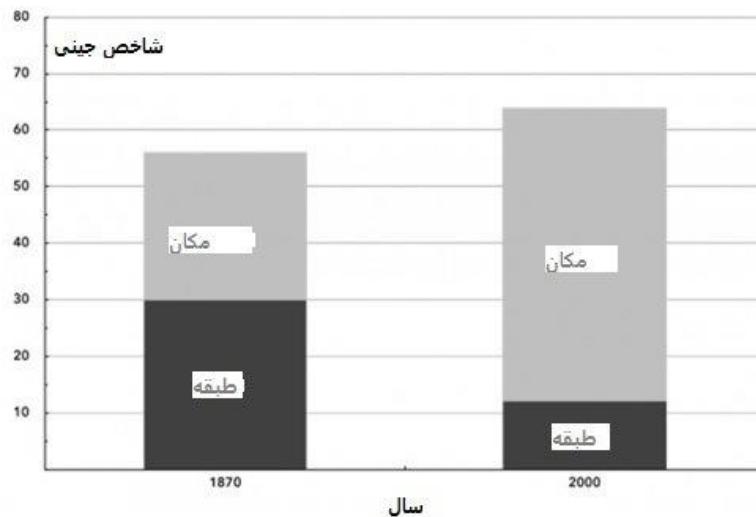
نولیبرالیسم یک تقسیم کار جدید جهانی را تحمیل کرده است که در آن کشورهای جنوب به صورت "کارگاه جهان" درآمدند. سرمایه‌داری جهانی به‌طور روزافزونی جهان را به صورت کشورهای "تولیدکننده" در جنوب و کشورهای "مصرف‌کننده" در شمال درآورده است. بدون تردید عمده‌ترین نیروی محرک این تقسیم تازه هم سطح بسیار پایین دستمزد در کشورهای جنوب است. به این ترتیب، ساختار اقتصاد جهانی کنونی با تخصیص نیروی کار به بخش‌های صنعتی براساس نرخ‌های متفاوت بهره‌کشی بین‌المللی شکل گرفته است.

انگیزه‌ی بنگاه‌های بزرگ برای برون‌سپاری تولید و یا سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بکر در کشورهای جنوب بسیار قدرتمند است. تفاوت در نرخ مزد دیگر به مقیاس یک به دو نیست بلکه به یک به ده و حتی یک به پانزده رسیده است. (2) در 2010 از 3 میلیارد نیروی کار جهانی براساس برآورد سازمان بین‌المللی کار در حدود 942 میلیون نفر در گروه "کارگران فقیر" طبقه‌بندی شده بودند (یعنی از هر 3 کارگر جهانی یک نفر درآمدی کم‌تر از 2 دلار در روز دارد). (3)

براساس برآورد برانکو میلانوویچ، اقتصاددان بانک جهانی، (به نمودار 2 بنگرید) نابرابری بین شهروندان جهان در 1870 از آن‌چه اکنون است کم‌تر بود. از آن مهم‌تر این نابرابری نه این که به طبقه مربوط شود (براساس درک غیر مارکسی میلانوویچ از طبقه و به صورت سهمی از درآمد ملی) نابرابری کنونی عمدتاً از موقعیت مکانی نتیجه می‌شود یعنی 80 درصد نابرابری موجود به جغرافیا ربط دارد. به این ترتیب، او می‌نویسد "اگر از وضعیت جهانی سخن بگوییم، این که شما آن قدر خوش‌اقبال هستید که در یک کشور ثروتمند به دنیا آمده‌اید بسیار مهم‌تر از آن است که گروه درآمدی که در کشور ثروتمند به آن تعلق دارید درآمد بالا، یا متوسط و یا پایین باشد" (4). آن‌چه که بیان نمی‌شود این است که نابرابری جغرافیایی خود نتیجه‌ی ساختارهای اقتصادی، حقوقی، نظامی و سیاسی پساستعماری و نواستعماری است.

این عوامل تاریخی در واقع اساس مبارزه‌ی طبقاتی است که به گفته‌ی مارکس جنبه‌های "تاریخی و اخلاقی" سطح مزدها را تعیین می‌کند.

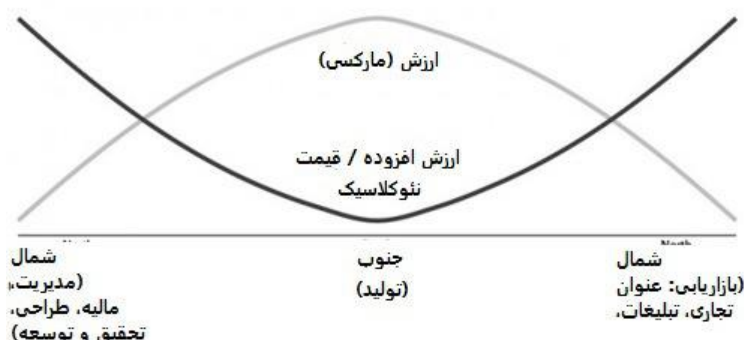
نمودار 2: سطح و ترکیب نابرابری جهانی در 1870 و 2000 (تجزیه‌ی ضریب جینی)



Sources: Branko Milanović, *The Haves and Have-Nots: A Brief and Idiosyncratic History of Global Inequality* (New York: Basic Books, 2011), 112; Francois Bourguignon and Christian Morrison, "The Size Distribution of Income Among World Citizens, 1820–1990," *American Economic Review* 92, no. 4 (September 2002): 724–44; Branko Milanović, *Worlds Apart: Measuring International and Global Inequality* (Princeton: Princeton University Press, 2005), fig. II.3.

مزد پایین در کشورهای جنوب نه تنها باعث می‌شود تا نرخ سود جهانی از آن‌چه در نبود آن امکان‌پذیر است بیشتر شود، بلکه بر قیمت کالاهای تولیدشده در جنوب هم اثر می‌گذارد. در اقتصاد جریان اصلی {نولیبرالیسم} شکل‌گیری قیمت بازار یک رایانه از طریق زنجیره‌ی تولیدی به‌وسیله‌ی آن‌چه "منحنی خندان" برای "ارزش افزوده" نامیده‌اند صورت می‌گیرد (بنگرید به نمودار 3). "ارزش افزوده" - که در اقتصاد جریان اصلی برابر است با درآمد ایجادشده به زبان قیمت - در بخش اول این زنجیره به‌نسبت بالاست، به علت پرداخت‌های به‌نسبت بالا به تحقیق و توسعه، طرح‌ریزی و مدیریت مالی که در کشورهای شمال هستند، این نمودار در میانه به خاطر مزد پایینی که به کارگران در کشورهای جنوب برای تولید پرداخت می‌شود سقوط می‌کند. ارزش افزوده/ قیمت در منطقه‌ی پایانی این نمودار در نتیجه‌ی فعالیت‌های بانکی، بازاریابی و فروش که در کشورهای شمالی انجام می‌گیرد دوباره صعود می‌کند و این در حالی‌ست که مزد پرداختی به کارگرانی که در بخش خرده‌فروشی کار می‌کنند در میان کم‌ترین مزد پرداختی در این کشورهاست.

و شکل گیری قیمت در زنجیره ی تولید جهانی



براساس منطق "منحنی خندان" بخش اصلی ارزش یک محصول در کشورهای شمال افزوده می شود در حالی که کار در کشورهای جنوب - که در واقع کالا را تولید می کند - در واقع میزان ناچیزی ارزش ایجاد می کند. براساس این نگرش، نگاه های فراملیتی در واقع یک خدمت عمومی انجام می دهند که از بهای کالای مصرفی می کاهند. در واقع، بهای ناچیز این کالاها در بازار این واقعیت را کتمان می کند که کارگران در کشورهای جنوب باید زندگی فقیرانه ای داشته باشند و به عنوان بخشی از این زنجیره ی تولیدی در شرایط کاری وحشتناکی کار کنند.

به زبان مارکسی، و برعکس ارزش در واقع جمع از نظر اجتماعی لازم کار مستقیم و غیرمستقیمی است که در تولید یک کالا انجام می گیرد (به شکلی که صورت می گیرد، یعنی "کار زنده" و سرمایه یا "کار مرده"). همان طور که خواهیم دید قیمت بازار یک کالا در اغلب موارد معادل ارزش آن نیست و در نهایت این ارزش است که قیمت را تعیین می کند. به این ترتیب اگر کسی بخواهد برای مفهوم مارکسی ارزش اضافی منحنی ترسیم کند این منحنی درست برعکس "منحنی خندان" - در واقع نوعی "منحنی اخمو" خواهد بود (بنگرید به نمودار 3). به این ترتیب، اگر رابطه ای بین ارزش به مفهوم مارکسی آن و قیمت بازار وجود داشته باشد، تبدیل "منحنی اخمو" به "منحنی خندان" چه گونه صورت می گیرد؟

تبدیل ارزش - قیمت

بدوت توجه به دیگر تفاوت هایی که در میان نظریه های اقتصادی وجود دارد، در این نکته مشترک اند که بهای تولید یک کالا با قیمت داده هایی که در تولید به کار گرفته شده به اضافه ای آن چه که دیگران می توانند روی بخشی از ارزش ادعا داشته باشند برابر است. این قسمت دوم خود به چند بخش تقسیم می شود بخشی به صورت مزد درمی آید و بخش های دیگر هم به صورت سود، رانت، بهره در خواهد آمد.

ولی متغیرهای مستقل در اقتصاد که قیمت را تعیین می کنند کدام اند؟ در اقتصاد نئوکلاسیک ها، تعیین کننده ی نهایی "بازار" است، یعنی نیازهای ذهنی و ارجحیت های مصرف کنندگان. این نیازها و ارجحیت ها قیمت کالاها را تعیین می کنند و به این ترتیب، سطح مردها و سود را هم رقم می زنند. به این ترتیب، قیمت ها در واقع تقاضا را در بازار اندازه گیری می کنند و نتیجه ی مبادله بین مبادله گران رقیب است.

برعکس، نظریه ی ارزش مارکسی تعیین قیمت ها را در بخش تولیدی اقتصاد قرار می دهد. هزینه ی تولید، یا بهای هزینه ها، در واقع پله ی اول گذار از ارزش به قیمت در بازار است. بهای هزینه های یک محصول شامل هزینه های سرمایه ی "ثابت" (مواد اولیه، ماشین آلات، ساختمان ها، ابزارهای ثابت و غیره است) و سرمایه ی "متغیر" (یعنی مردهاست). درصد بهای هزینه ها، قیمت بازار باید به حدی باشد که متوسط نرخ سود هم به دست آید. دلیل اش هم این است که کالاها باید به طور مستمر تولید و بازتولید شوند و اگر سرمایه داران نتوانند

هزینه‌ی تولید به اضافه‌ی سود را وقتی که کالا را می‌فروشند به دست بیاورند، تولید و بازتولید متوقف خواهد شد. در نتیجه در اقتصاد مارکسی، قیمت بازار در واقع هزینه‌ی (باز)تولید را بازتاب می‌دهد.

ولی هزینه‌ی تولید - در واقع هزینه‌ی داده‌های لازم برای تولید یک کالا - را چه‌گونه اندازه‌گیری می‌کنیم؟ ما نمی‌توانیم قیمت را در یک سطح کلی تعیین کنیم برای این که داده‌ها را اندازه گرفته باشیم چون آن چه را که می‌خواهیم توضیح بدهیم در واقع همین مقوله‌ی قیمت است. عاملی که در همه‌ی داده‌های لازم برای تولید یک کالا حضور دارد، کار بشر است. همه‌ی قیمت‌های بازار در اقتصاد سرمایه‌داری در نهایت به میزان مصرف کار بستگی دارند. آن چه را که مارکس "کار زنده" - یا نیروی کار - می‌نامد یک کالای معمولی نیست. قیمت آن - یعنی مزد - نه فقط با هزینه‌ی بازتولید تعیین می‌شود (هزینه‌ی بازتولید نیروی کار، غذا، مسکن، آموزش و غیره) بلکه به مبارزه‌ی سیاسی - مبارزه‌ی طبقاتی - هم مربوط می‌شود که در واقع بازتاب مناسبات قدرت و مناسبات بین طبقات در جامعه است. به این ترتیب، اگر چه تقاطع عرضه و تقاضا قرار است مهم باشد ولی عامل اساسی که تعیین‌کننده‌ی قیمت در بازار است هزینه‌ی تولید و بازتولید و در واقع قیمت نیروی کار است.

در نزد مارکس، بهای کالاهای متعارف با ارزش‌شان تعیین می‌شود. در رقابت با رقبا بر سر سهم سود، بنگاه‌ها باید با به‌کارگیری تازه‌ترین فناوری‌ها از زمان کار لازم برای تولید کالاها بکاهند. رقابت در درون یک بخش، به شکل‌گیری قیمت‌های متعارف برای کالاهای متعارف منجر می‌شود ولی رقابت در بخش‌های مختلف صنعتی باعث می‌شود تا تولید کنندگان متعارف در هر بخش بتوانند متوسط نرخ سود را به دست بیاورند. وقتی هزینه‌ی تولید را به این نرخ متوسط سود بیفزاییم قیمت تولید یا ارزش‌های "تعدیل شده"ی بازار به دست می‌آید. (6)

ولی قیمت تولید یک کالای خاص با ارزش آن برابر نیست اگر چه قیمت‌ها در کل با ارزش در کل برابر است. کارگران در بنگاه‌های مختلف مزد مساوی دریافت می‌کنند، ساعات برابر کار می‌کنند و ارزش اضافی مساوی تولید می‌کنند - یعنی تفاوتی که بین زمانی که کارگران نیروی کار خود را بازتولید می‌کنند و کل زمانی که کار می‌کنند. به این ترتیب، انتظار این است که در بنگاه‌هایی که کارگران با شدت بیشتری کار می‌کنند ارزش اضافی بیشتری هم تولید کنند و در نتیجه این بنگاه‌ها نرخ سود بالاتری به دست می‌آورند. حرکت سرمایه بین بنگاه‌ها و بین صنایع مختلف و تغییر منتج از آن در عرضه و تقاضا در نهایت موجب می‌شود تا قیمت‌ها در سطحی تعیین شود که متوسط نرخ سود در همه‌ی صنایع با یکدیگر برابر باشد.

اگر سرمایه از صنایعی که نرخ سود پایین دارند به صنایعی که نرخ سود بالاتری دارند منتقل شود، تولید (عرضه) در صنایع گروه اول کاهش یافته و قیمت‌اش از میزان واقعی ارزش و ارزش اضافی که آن صنعت خاص تولید می‌کند فزونی می‌گیرد و به عکس در صنایع گروه دوم عکس آن اتفاق می‌افتد. در نتیجه سرمایه با ترکیب اندام‌وار مختلف (نسبت بین سرمایه ثابت و متغیر) در نهایت کالاها را به متوسط قیمت می‌فروشند و ارزش اضافی هم بین صنایع مختلف به‌طور یکسان براساس کل سرمایه‌ای - کل سرمایه‌ی ثابت و متغیر - که به کار گرفته شده تقسیم می‌شود. (7) نرخ متوسط سود با تلاش دایمی سرمایه‌ی رقابتی برای افزودن بر نرخ سود و نقل‌وانتقال سرمایه بین صنایع مختلف که در آن‌ها تقاضا زیاد و یا کم است، تعیین می‌شود. در نتیجه وقتی کالایی به قیمتی کم‌تر از ارزش به فروش می‌رسد کالای دیگری هست که به قیمتی بیش‌تر از ارزش به فروش خواهد رفت.

از طریق تبدیل به قیمت‌های بازار است که ارزش و ارزش اضافی بین سرمایه‌داران در بخش‌های مختلف تقسیم می‌شود. تقسیم نابرابر ارزش هم به خاطر نابرابری ترکیب اندام‌وار سرمایه، رانتی که به خاطر وجود انحصار عرضه و تقاضا پیش می‌آید، بازدهی نسبی متفاوت، و تمایل به برابری نرخ سود صورت می‌گیرد. این نابرابری بین سرمایه و کار هم به خاطر سهم متفاوت‌شان صورت می‌گیرد - سود و مزد - که هر بخش به خاطر مناسبات طبقاتی موجود دریافت می‌کنند. مهم این است که به علت تفاوتی که بین قیمت بازار در سطح ملی و ظرفیت کار (مزد) و قیمت بازار این کالاها که کارگران مصرف می‌کنند وجود دارد، این نابرابری بین کشورها هم اتفاق می‌افتد (سید دستمزد).

چارچوب جهانی

امروز قیمت تولید تا جایی که سرمایه می‌تواند در سطح بین‌المللی برای رسیدن به بالاترین نرخ سود برای سرمایه‌گذاری حرکت کند در مقیاس جهانی تعیین می‌شود. تحرک سرمایه بین مرزهای مختلف و تمایل در راستای برابری نرخ سود، با وجود نرخ‌های بهره‌کشی به شدت متفاوت (یعنی نسبت بین کار لازم برای تولید ظرفیت کاری و میزان کاری که به مصرف می‌رسد) پیش‌شرط شکل‌گیری قیمت جهانی برای تولید است. همان‌طور که اقتصاد دان مارکسیست هنریک گراسمن نوشته است:

"درواقع شکل‌گیری قیمت در بازار جهانی با همان اصولی صورت می‌گیرد که در یک نظام سرمایه‌داری منزوی وجود دارد. یک نظام سرمایه‌داری منزوی یک الگوی نظری است در حالی که بازار جهانی - به عنوان یک واحد، یعنی اقتصادهای مشخص ملی، یک چیز مشخص و واقعی است. امروزه قیمت مهم‌ترین داده‌های خام و کالاهای تولیدی به‌طور بین‌المللی در بازار جهانی تعیین می‌شوند. ما دیگر با قیمت‌ها در سطح ملی روبرو نیستیم بلکه سطح قیمت در بازار جهانی تعیین می‌شود." (8)

انباشت سرمایه هم تا جایی که موانع حقوقی و سیاسی برای تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد وجود ندارد در مقیاس جهانی صورت می‌گیرد. با گسترش بیش‌تر مناسبات سرمایه‌دارانه ارزشی که به‌وسیله‌ی کار در جهان تولید می‌شود به سطح "متوسط" توسعه‌ی نیروهای تولیدی جهان ربط دارد. به گفته‌ی نیکلاس:

"در نزد مارکس، همین که کالایی به صورت بخش درونی بازتولید یک نظام اقتصادی براساس مبادله درمی‌آید، کار مصرف‌شده در تولید آن به صورت بخشی از کاری که برای بازتولید کل نظام لازم است در خواهد آمد و از نظر کیفی با کاری که برای تولید دیگر کالاها لازم است همسان است که به همین شکل به صورت بخش درونی بازتولید نظام اقتصادی درآمده‌اند." (9)

این رابطه برای اقتصاد در سطح ملی و بین‌المللی وجود دارد. ولی قیمت نیروی کار - مزد - بین کشورهای شمال و کشورهای جنوب به‌طور چشمگیری تفاوت دارد.

در جهانی که قیمت بازار کالاها جهانی است در حالی که قیمت بازار برای کار در نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و شرایط تاریخی و شرایط کنونی متفاوت است، شاهد بازتوزیع ارزش از کشورهای کار در آن قیمت بازار نیروی کار پایین است به کشورهای هستیم که قیمت بازار نیروی کار در آن بالاست. در نتیجه باید بتوانیم امپریالیسم را در چارچوب تبدیل ارزش به قیمت توضیح بدهیم. این ادعا که این وضعیت باعث می‌شود تا بهره‌کشی از حوزه‌ی تولید به حیطة‌ی توزیع برسد نادرست است.

این کار انسان است که ارزش تولید می‌کند و ارزش اضافی هم تولید کار اضافی بشر است. با این همه ارزش اضافی یک مازاد فیزیکی نیست که کار به کالا می‌افزاید - یعنی نوعی مولکول نیست که به کالا اضافه شده و در آن انبار شود. در واقع ارزش و تبدیل ارزش به قیمت در بازار نتیجه‌ی مناسبات اجتماعی است که بین کار و سرمایه و سرمایه‌های مختلف وجود دارد. این تبدیل ارزش به قیمت در بازار است که امکان می‌دهد فرایند انباشت ادامه و گسترش یابد. این دور گسترش‌یافته‌ی سرمایه شامل تبدیل ارزش و ارزش اضافی به سود و انتقال ارزش از کشورهای جنوب به کشورهای شمال است که از طریق پرداخت قیمت‌های پایین برای کالاهای تولیدشده در جنوب در کشورهای شمال پرداخت می‌شود. به این ترتیب، بهره‌کشی در یک بخش خاص از تولید و یا در سطح اقتصاد ملی اتفاق نمی‌افتد بلکه نتیجه‌ی انباشت سرمایه در مقیاس جهانی آن است. حالا سعی می‌کنیم از این مبحث نظری به بررسی یک نمونه‌ی واقعی از این سازوکار یعنی تولید جهانی کرده‌ی آی‌پاد اپل بپردازیم.

مرکز اپل

براساس تحقیقات مفصلی که کرامر - لیندن و دیتیش(10) در زنجیره‌ی تولید اپل انجام داده‌اند، دونالد آ. سلیند اندازه‌ی انتقال ارزش در درون این نظام جهانی را از طریق سازو کار قیمت بازار بررسی کرده است.(11)

آی‌پاد به‌وسیله‌ی بنگاه اپل که یک بنگاه امریکایی است تولید می‌شود. بین اواسط سال 2010 و اواسط سال 2011 اپل اندکی بیش از 100 میلیون آی‌پاد به فروش رسانده است. اپل یک نمونه‌ی برجسته‌ی بنگاه بدون کارخانه "fables" است. اپل کارهای تدوین، طرح‌ریزی، ثبت اختراعات و فروش رایانه و ابزارهای ارتباطی دیگر را انجام می‌دهد در حالی که فرایند تولید واقعی همه‌ی کالاهایی را که می‌فروشد برون‌سپاری کرده است. همه آی‌پادها در چین مونتاژ می‌شوند و اپل برای این کار 748 عرضه‌کننده‌ی قطعات را در زنجیره‌ی تولیدی خود ادغام کرده است که 82 درصد از آن‌ها در آسیا هستند و 351 عرضه‌کننده در چین فعالیت می‌کنند.(12) در هر حلقه‌ی این زنجیره‌ی تولیدی، داده‌های قطعات وجود دارد که باید مزد، مدیریت، هزینه‌ی بالاسری و سود به آن اضافه شود. قیمت به زبان پولی همه‌ی این قطعات در همه‌ی زنجیره‌ها برابر است با قیمت فروش آی‌پاد. و این چیزی است که سلیند "ارزش درخشان" در زنجیره‌ی کالایی خوانده است.(13) قیمت بازار یک آی‌پاد در 2010-2011 معادل 499 دلار بود و قیمت آن در کارخانه هم 275 دلار بود. از قیمت کارخانه، 33 دلار به مزد در کشورهای جنوب تعلق گرفت، و 150 دلار از سود ناخالص اپل هم سهم طرح‌ریزی، بازاریابی، فعالیت‌های اداری، تحقیق و توسعه، و هزینه‌های اجرایی، که عمدتاً در کشورهای شمال انجام می‌گیرد، شد. توزیع این "ارزش" بین مزد و سود هم به خوبی با "منحنی خندان" نشان داده می‌شود.

ولی اقتصاد سرمایه‌داری جهان حالت یک کوه یخ را گرفته است. آن بخشی که خیلی مورد بررسی قرار گرفته است "ارزش درخشان" که در سطح نمودار است با یک ساختار بنیادین که از دیده پنهان است حمایت می‌شود. برخلاف یک کوه یخی، اقتصاد جهانی نظامی پویاست که بر جریان ارزش از همه سو به سوی بالا - یعنی از جنوب به شمال - استوار است. این جریان شامل زهکشی ارزش است که به دو صورت انجام می‌گیرد. به شکل پول درآمده‌ی ارزش درخشان که قابل رؤیت است و جریان مخفی که با خود "ارزش تیره" را حمل می‌کند که در واقع میزان کم ثبت‌شده‌ی ارزش کار ارزان و هزینه‌ی کم برآوردشده‌ی بازتولید کار در بخش غیررسمی - کاری که مزد نمی‌گیرد - است و همین طور هزینه‌های جانبی بهداشت محیط زیست که به ازای‌شان چیزی پرداخت نمی‌شود. عبارت "ارزش تیره" در واقع از دنیای فیزیک می‌آید که براساس آن ماده و انرژی معمولی تنها 5 درصد نظام کائنات را توضیح می‌دهند و "انرژی تیره" در واقع توضیح‌دهنده‌ی بقیه است. همان طور که انرژی تیره‌ی به حساب نیامده نیروی محرک کائنات است، "ارزش تیره" هم مخفی مانده یعنی کاری است که مزدی دریافت نمی‌کند در واقع نیروی محرک توسعه و گسترش نظام سرمایه‌داری جهانی است.(15)

اگر قرار بود آی‌پاد در امریکا مونتاژ شود هزینه‌ی مزد برای تولید آن نه 45 دلار بلکه 442 دلار می‌بود. اگر کمی در ساختار تولید آی‌پاد بیش‌تر تأمل کنیم متوجه می‌شویم که قطعات و مواد اولیه هم عمدتاً در کشورهای جنوب تولید می‌شوند و هزینه‌ی مزدشان برای آی‌پاد 35 دلار است. اگر تولید این قطعات و مواد اولیه هم در امریکا صورت بگیرد هزینه‌ی مزد آن در حدود 210 دلار خواهد بود.

کارگرانی که در زنجیره‌ی تولید آی‌پاد اپل کار می‌کنند به این دلیل مزد کم‌تر نمی‌گیرند که بازدهی‌شان از بازدهی کارگران در کشورهای شمال کمتر است. در واقع آن‌ها احتمالاً بازدهی بالاتری دارند. آن‌ها که برای اپل تولید می‌کنند در واقع تراز اول‌اند و از تازه‌ترین فناوری‌ها استفاده می‌کنند. مدیران این واحدها از روش‌های تیلوری استفاده می‌کنند با کار طولانی هفتگی که در کشورهای شمالی غیرقانونی است و تحمل نمی‌شود. تولیدکنندگان آی‌پاد برنامه‌هایی را سازمان‌دهی می‌کنند تا بازدهی کارگران افزایش یابد، با شیفت روزانه 12 ساعته و نظارت برای تسریع کار که به‌طور متداول انجام می‌گیرد. ساعات کار در هفته اغلب از 60 ساعت بیش‌تر است چون از کارگران خواسته می‌شود حتی بیش‌تر از سطح از نظر قانونی قابل قبول اضافه‌کاری کنند.(16) در نتیجه تعجبی ندارد که در 2011 استیو جابز مدیرعامل اپل در یک مهمانی شام در کاخ سفید در پاسخ اوباما که پرسیده بود "برای اپل چه بکنیم که این مشاغل صنعتی را به امریکا برگردانید" جواب داد "این مشاغل بازگشتنی نیستند و باز نمی‌گردند".(17)

در زمانی که یک کالا پس از گذر از چندین حلقه‌ی زنجیره‌ی تولید جهانی به درب منزل مصرف‌کننده می‌رسد، آن کالا نه فقط دربرگیرنده‌ی نیروی کار با مزد پایین کارگران کشورهای جنوب است، بلکه شامل میزان بزرگی کاربرد مزد و کار کم مزد و داده‌های بهداشت محیطی هم هست. سرمایه‌داران مازادها را از خانوارها و از فعالیت‌هایی که در بخش غیررسمی انجام می‌گیرد زهکشی می‌کنند. زنجیره‌ای طولانی از ارزش تیره‌ی تولیدکنندگان مواد غذایی و فعالیت در بخش غیر رسمی لازم است تا ظرفیت تولید کافی ایجاد شود و هر کسی که برای مزد کار می‌کند بقا داشته باشد. این جریان ارزش تیره هزینه‌ی بازتولید کار در کشورهای پیرامونی را کاهش می‌دهد و باعث کاهش مزدی می‌شود که سرمایه‌داران می‌پردازند. این خانوارها و این بخش غیر رسمی در بیرون سرمایه‌داری نیستند، بلکه بخش ذاتی زنجیره‌ی کالایی جهانی هستند.

لطمه به بهداشت محیط زیست، آلودگی، و اتلاف منابع، زنجیره‌ای از فعالیت‌هایی است که به آن طریق تولید کنندگان اپل ارزش تیره را زهکشی می‌کنند. هرواحد آی‌پاد، از 33 پوند (حدوداً 15 کیلوگرم) مواد معدنی (که بعضی کمیاب و از نظر عرضه محدودند)، 79 گالن آب، و آن قدر هم انرژی فسیلی که می‌تواند 66 پوند (حدوداً 30 کیلوگرم) اکسید دو کربن تولید نماید استفاده می‌کند. به‌علاوه تولید هر آی‌پاد هم 105 کیلوگرم گازهای گرمخانه‌ای تولید می‌کند. (18) همه‌ی این لطمات به بهداشت محیط زیست نصیب چین و دیگر کشورهای آسیایی می‌شود، درحالی که کالای تولید شده در کشورهای شمال مصرف می‌شود. سلیند برآورد کرده است که اگر فقط به هزینه‌های ناشی از آلودگی نگاه کنیم اپل از پرداخت 190 دلار به ازای هر واحد به خاطر لطمه به محیط زیست - اگر این فعالیت‌ها را در امریکا انجام می‌دهد - درمی‌رود. (19) سرمایه‌داری نه فقط به این ارزش‌های تیره وابسته است، بلکه حتی می‌توان گفت که این ارزش‌های تیره قوه‌ی محرک آن است. این عوامل در بررسی هزینه‌های تولید در نظر گرفته نمی‌شود و در واقع "هدیه‌های" نامرئی به سرمایه‌داران و خریداران است.

مارکس فکر می‌کرد ارزش نیروی کار با افزایش بازدهی باید کاهش یابد و جایی که چنین نمی‌شود روند نزولی نرخ عمومی سود باید تشدید شود. در نظام امپریالیسم و در نظام جهانی بهره‌کشی در سطح ملی، سرمایه‌ی انحصاری می‌تواند هزینه‌ی پایین برای کالاهایی را که کارگران مصرف می‌کنند با بهره‌کشی فوق‌العاده‌ی کارگران در جنوب تضمین کند. همراه با ارزان شدن دایمی سرمایه‌ی ثابت از طرق واردات مواد اولیه و مواد واسطه‌ای ارزان، فروش کالاهای مصرفی وارداتی ارزان به کارگران (با مزد بالا) در کشورهای امپریالیستی، ارزش نیروی کار در این کشورها را کاهش می‌دهد در نتیجه میزان "ارزش افزوده"ی فرضی را که در این اقتصادها تولید می‌شود بیش‌تر می‌کند. این گونه است که به نظر می‌رسد کارگران شمال در سودی که تولید می‌کنند بازدهی بالاتری دارند. از نظر "بازدهی" ولی معیار اصلی اندازه‌گیری "بازدهی" نه "ارزش افزوده" به ازای هر ساعت کار، بلکه هزینه‌ی ساعتی کار در مقایسه با سودی است که در سطح جهانی تولید می‌شود؛ ارزش افزوده به ازای هر ساعت کار نیز به بهای فروش که به وسیله‌ی انحصار موجود متورم می‌شود، قیمت‌های انتقالی، مبادله‌ی نابرابر و دولت، نظامیان و مداخله‌ی پلیس برای سرکوب هزینه‌ی کارگران در خارج بستگی دارد. برخلاف ادعای خیلی از فعالان کارگری در کشورهای متروپل این تنها سرمایه‌داران در کشورهای شمال نیستند که از بهره‌کشی فوق‌العاده‌ی مزد پایین از کار در کشورهای جنوب بهره‌های مادی می‌برند. در مورد آی‌پاد بخش عمده‌ای از ارزش تیره قاپ زده شده نه به صورت سود بنگاه که به شکل مازاد مصرف‌کنندگان به شکل کالاهای ارزان‌تر درمی‌آید. در نتیجه، شهروندان هم بدون این که بخواهند نفع‌بران این نظام بهره‌کشانه می‌شوند وقتی که از درآمد خود به ازای یک ساعت کار استفاده می‌کنند تا کالایی را بخرند که دربرگیرنده‌ی ساعات بی‌شماری کار با مزد ارزان و حتی بدون مزد است و هم‌چنین بسیاری از داده‌های زیست‌محیطی ارزان حساب‌شده را هم شامل می‌شود. (20)

چشم‌انداز سیاسی

چشم‌انداز سیاسی که از این بررسی به دست می‌آید این است که امکان بالقوه برای تغییر انقلابی در قرن بیست‌ویکم از جنوب می‌آید. در این بخش از جهان صدها میلیون پرولتر صنعتی در شرایط بسیار دشوار کاری کار می‌کنند و مزدهای به‌طور باورنکردنی پایینی دریافت می‌کنند. خصوصی‌سازی گسترده‌ی زمین‌ها به نفع شرکت‌های فراملیتی میلیون‌ها زارع را از زمین و درآمد محروم کرده است (آن‌ها آن‌گاه

مجبورند در جستجوی کارهای کمرشکن با حداقل مزد باشند) و اما در نتیجه‌ی جهانی‌سازی اطلاعات و ابزارهای ارتباط عمومی تفاوت بین شرایط زندگی در شمال و در جنوب بدیهی است و قابل رؤیت. (21)

این تناقض سرانجام باید به صورت جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در راستای رسیدن به سوسیالیسم (و حتی فراتر رفتن از آن) درآید. در بخش جنوبی جهان، آن طبقاتی ساکن‌اند که هم این اهداف عینی را دارند و هم دارای این ظرفیت هستند که در برابر نولیبرالیسم جهانی مقاومت کنند. همانند امواج ضد استعماری نهضت‌های رهایی‌بخش ملی که از 1945 تا 1975 در جهان سوم منفجر شد، ما برای سال‌های آینده احتمال می‌دهیم که موج جدیدی از جنبش‌های ضد سرمایه‌داری آغاز شود.

به سبب موقعیت مرکزی این پرولتاریای جدید در جنوب، قدرتش در اقتصاد جهانی به مراتب بیشتر از قدرتی است که در دوره‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در دهه‌های 1960 و 1970 داشت. با این همه، نمی‌توان تحقق سیاسی این قدرت را فرض کرد. عوامل ذهنی در شمال و جنوب هنوز آماده نیستند. به این ترتیب، وظیفه‌ای که در برابر چپ جهانی وجود دارد به‌واقع عظیم است. در دهه‌ی 1970 میلیون‌ها نفر برای سوسیالیسم مبارزه کردند و در این راه کشته شدند. امروزه کسانی که در راه سوسیالیسم مبارزه می‌کنند زیاد نیستند. سوسیالیسم دیگر یک "براند" جذاب و پر قدرت نیست. تقسیم جهان به شمال و جنوب در تقسیم طبقه‌ی کارگر جهانی هم بازتاب دارد. و بخشی از کارگران در شمال از منافع عظیم اقتصادی و سیاسی بهره‌مندند و همین موجب شده است با وضعیت کنونی امپریالیستی به وحدت برسند. این وحدت البته پذیرش تبلیغات دولت و رسانه‌های گروهی انحصاری شرکت‌ها از جانب مصرف‌کنندگان تشدید می‌شود. و این یکی از دشوارترین مشکلاتی است که نیروهای سوسیالیستی جهانی با آن روبرو هستند.

برای مقابله با این دشواری‌ها، باید چشم‌اندازی جهانی از مبارزه داشته باشیم تا بتوانیم با جهانی‌سازی سرمایه مقابله کنیم. تنها با این دورنمای جهانی است که می‌توانیم استراتژی و تاکتیک‌های محلی و مؤثرمان را تدوین کنیم. کوشش برای یافتن راه‌حل‌های پرمفعت برای بحران کنونی از طریق سیاست‌های حمایتی ملی (فرق نمی‌کند چه از نوع سوسیال‌دموکراتیک، یا "دوستداران طبیعت" یا فاشیست‌ها) نه فقط ضد همبستگی است، بلکه استراتژی بازندگان و در واقع مسابقه‌ای برای رسیدن به حداقل ممکن است.

اصل مقاله را به انگلیسی در این لینک بخوانید.

[Imperialism and the Transformation of Values into Prices](#)

یادداشت‌ها:

1. United Nations Industrial Development Organisation (UNIDO), "Table 8.4. Developing and Developed Countries' Share of Global Manufacturing Value Added by Industry Sector, Selected Years, 1995–2009 (percent)," *Industrial Development Report 2011* (New York: United Nations, 2011), <http://unido.org>, 146; see also "Table 8.7. Share of Manufacturing Employment for Developing and Developed Countries, by Industry Sector, Selected Periods Over 1993–2008 (percent)," 151.
2. Zak Cope, *Divided World Divided Class: Global Political Economy and the Stratification of Labor under Capitalism*, second edition (Montréal, Quebec: Kersplebedeb, 2015), 378–82.
3. Benjamin Selwyn, "[Twenty-First-Century International Political Economy: A Class-Relational Perspective](#)," *European Journal of International Relations* (December 3, 2014): 1–25, <http://academia.edu>.
4. Branko Milanović, *The Haves and Have-Nots: A Brief and Idiosyncratic History of Global Inequality* (New York: Basic Books, 2011), 113.

5. نمودار مشابهی برای اولین از سوی استن شیه مؤسس ای سردر 1992 پیشنهاد شد. براساس مشاهدات شیه در صنعت رایانه‌ی شخصی دوسر زنجیره‌ی ارزش بیش‌تر از بخش میانی ارزش افزوده داشته‌اند. اگر این پدیده را بخواهیم به صورت نمودار نشان بدهیم و محور عمودی برای ارزش افزوده و محور افقی برای زنجیره ارزش (مرحله تولید) نموداری که به دست می‌آید شکل لبخند خواهد داشت.

6. Howard Nicholas, *Marx's Theory of Price and Its Modern Rivals* (New York: Palgrave Macmillan, 2011), 30, 39–40.

7. مارکس به شیوه‌های مختلف از این مقوله سخن گفته است. ترکیب فناوری سرمایه، ارزش، یا قیمت، ترکیب سرمایه، و ترکیب ارگانیک سرمایه. او می‌نویسد، "من ترکیب ارزش سرمایه را تا آنجا که با ترکیب فن آورانه تعیین می‌شود، و بازتاب تغییر در این ترکیب است، ترکیب ارگانیک سرمایه می‌نامم". همان‌طور که پاول زارمبکا نوشته است این شرط بسیار مهم است چون ارزش نیروی کار (سرمایه‌ی متغیر) "می‌تواند بدون تغییر در ترکیب فناورانه در محیطی که کارگران در آن می‌توانند بیش‌تر یا کم‌تر دریافت نمایند در حالی که با همین فناوری تولید می‌کنند"

8. ". See Paul Zarembka, "Materialized Composition of Capital and its Stability in the United States: Findings Stimulated by Paitaridis and Tsoulfidis (2012)," *Review of Radical Political Economics* 47, no. 1 (2015): 106–111..

9. انباشت می‌شود و به‌طور روزافزونی در مقایسه با کار زنده به‌کار گرفته می‌شود، ترکیب در نزد مارکس، از آن جایی که سرمایه (کارمده) اندام‌وار سرمایه بالا می‌رود و نرخ سود کاهش می‌یابد.

10. Henry Grossman, *The Law of Accumulation and Breakdown of the Capitalist System* (London: Pluto Press, 1992; originally 1929), 170.

11. Howard Nicholas, "Marx's Theory of International Price and Money; An Interpretation," in Immanuel Ness and Zak Cope, eds., *Palgrave Encyclopaedia of Imperialism and Anti-Imperialism* (New York: Palgrave Macmillan, 2015).

12. Kenneth L. Kraemer, Greg Linden, and Jason Dedrick, "[Capturing Value in the Global Networks: Apple's iPad and Phone](http://pcic.merage.uci.edu)," University of California, July 2011, <http://pcic.merage.uci.edu>.

13. Donald A. Clelland, "The Core of the Apple: Dark Value and Degrees of Monopoly in the Commodity Chains," *Journal of World-Systems Research* 20, no. 1 (2014): 82–111.

14. Ibid, 83.

15. Ibid, 86.

16. Ibid, 88, with figures drawn from analysis of data in Kenneth Kraemer, Greg Linden, and Jason Dedrick, "[Capturing Value in Global Networks](http://pcic.merage.uci.edu)," Personal Computing Industry Center, University of California–Irvine, 2011, <http://pcic.merage.uci.edu>.

17. Clelland, "The Core of the Apple," 85.

18. bid, 97.

19. Ibid, 98.

20. Ibid, 102.

21. Ibid, 103.

22. Ibid, 105.

23. در بحث اش درباره‌ی یافته‌های

International Labor Organisation Global Wages Report 2014 پاتریک بلسر می‌گوید "رشد مزد در اقتصادهای توسعه یافته تقریباً معادل صفر است و نرخ مزد در جهان هم 2 درصد رشد نشان می‌دهد. اگر وضعیت چین را کنار بگذاریم، رشد مزد جهانی نصف می‌شود". بنگرید به

Patrick Belser, "[Fiscal Redistribution: Yes, but Inequality Starts in the Labor Market: Findings from the ILO Global Wage Report 2014/2015](http://column.global-labor-university.org)," *Global Labor Column*, 2014, <http://column.global-labor-university.org>.

با این نرخ رشد ما می‌توانیم با گشاده دستی برآورد کنیم که سطح مزد در کشورهای جنوب - متوسط مزد در شمال تقریباً ده برابر متوسط مزد در جنوب است - پس از حدود 500 سال با متوسط مزد در شمال برابر می‌شود.

برگرفته از سایت نقد اقتصاد سیاسی